



دکتر اصغر دادبه *



بدیهه سرایی (بحثی در زمینه فلسفه شعر)

درآمد

در حوزه‌های علمی و ادبی اصطلاحاتی هست به ظاهر آشنا و به باطن ناآشنا؛ آشناسنت از این جهت که پیوسته بر زبانها می‌رود و امری بدیهی انگاشته می‌شود، و ناآشناسنت از این جهت که چون به کتب مربوط رجوع کنیم علی‌رغم تصورمان و برخلاف انتظارمان نه تنها تحقیقی جامع که حتی مقاله‌ای کوتاه در باب آن نمی‌یابیم و گاه از یافتن تعریفی کوتاه و توضیحی مختصر فرو می‌مانیم. به عنوان مثال اخوانیه یا اخوانیات اصطلاحی است رایج و آشنا، اما چون به فرهنگها و دایره‌المعارفها و به طور کلی چون به کتب ادب رجوع می‌کنیم جز معنایی لغوی و جز تعریفی کوتاه از این اصطلاح به دست نمی‌توانیم آورد؛ تعریفی در این حد: اخوانیات: نامه‌هایی دوستانه، منظوم یا منثور، که دو تن به یکدیگر می‌نویسند^۱

بدیهه و بدیهه سرای نیز از جمله این اصطلاحات است. در کتب و منابع بلاغی و به طور عامل در منابع ادبی از بدیهه و بدیهه‌سرایی و اصطلاح ارتجال که هم معنای بدیهه است یا دارای معنایی است سخت بدان نزدیک. یا سخنی در میان نیست یا احیاناً اگر سخنی هست سخنی کوتاه و نه کافی و واقعی به مقصد و مقصود. در این مقاله کوشش می‌شود تا بر بنیاد همین اطلاعات اندک و محدود و با تکیه کردن بر روش‌شناسی (Melhody) و به کارگیری روش علمی با پشتوانه خرد و خردورزی آن سان که شیوه دانشجویان فلسفه است از یک سو به طرح پرسش‌هایی اقدام گردد و از سوی دیگر به مدد عقل نقل پاسخ‌های مناسب و منظم و علمی بدان پرسش‌ها داده شود؛ به این پرسش‌ها:

۱. چیستی بدیهه: بدیهه چیست؟

۱-۱- تعریف

۲-۱- رویه در برابر بدیهه

۳-۱- پیوند بدیهه‌سرایی و شاعری

۲. شاعران بدیهه‌سرا

۳. نمونه‌های بدیهه در ادب فارسی

۱. چیستی بدیهه: چیستی: معادل ماهیت و به معنی ماهیت است، چنانکه هستی، معادل وجود و در معنای وجود است. فیلسوفان، معمولاً پس از بحث از وجود یک چیز و به دنبال طرح پرسش از هستی

* عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی

یک چیز به بحث از ماهیت آن می‌پردازند و از چیستی آن سخن می‌گویند. به عنوان مثال، در بحث خداشناسی نخست می‌پرسند: «آیا خدا هست؟» و سپس در پی اثبات وجود خدا، سؤال می‌کنند: «خدا چیست؟» یا «کنون که خدا هست چیست؟» و به دنبال آن سخن‌ها دارند در باب یگانگی چیستی و هستی خدا؛ سخنانی تخصصی و فنی. این پرسش که: «...، چیست؟» از جمله مهمترین پرسش‌های فلسفی است؛ انسان چیست؟ حیوان چیست؟ و دهها پرسش دیگر از این دست و پیداست که پاسخ دادن بدین پرسش‌ها، که همانا به معنی تبیین چیستی چیزهاست. تعریف‌هایی را پیش روی ما می‌نهد و ما را به شناخت چیزها می‌رساند. وقتی می‌پرسند: «انسان چیست؟» و پاسخ می‌شوند که: «انسان، حیوان ناطق است»، جمله یا گزاره «انسان، حیوان ناطق است» بیانگر چیستی انسان و به عبارت دیگر تعریف منطقی و علمی انسان است. فی‌المثل تعاریف هندسی اشکال، یا تعریف‌هایی که از موجودات زنده در جانورشناسی به دست داده‌اند. مثلاً: «دایره، منحنی بسته‌ای است که تمام نقاط آن از مرکز تا محیط به یک فاصله است» عبارتی است حاکی از چیستی بدیهه» و در نهایت تعریف‌سازی تبعیت می‌کند و از این قاعده مستثنی نیست.

۱-۱. تعریف بدیهه: اهل منطق در جریان تبیین و تحلیل خود از «تعریف (=شناساندن) و در کار نظام‌مند ساختن و طبقه‌بندی کردن اقسام تعریف از یک سو اعلام می‌کنند که معنی کردن یک لغت و نهادن معادل روشن و مفهوم به جای آن، خود، گونه‌ای تعریف است؛ تعریفی که از آن به شرح‌الاسم یا تعریف لفظی تعبیر می‌کنند و از سوی دیگر اعلام

می‌دارند که تعریف دقیق و منطقی، نه لغت معنی کردن که گردآورده و ویژگی‌های بنیادی و ذاتی یک چیز است و در یک جمله مثل «حیوان ناطق» در تعریف انسان، که «حیوانیت» و «ناطقیت» دو ویژگی بنیادی و ذاتی انسان است و بیانگر چیستی انسان. از چنین تعریفی به حد تعبیر می‌کنند و اگر توفیق نیابند تا تمام ویژگی‌های بنیادی و ذاتی یک چیز را بازایبند به آمیزه‌ای از ویژگیها بنیادی و غیربنیادی (ذاتی و عرضی) خرسند می‌شوند. چنانکه فی‌المثل، وقتی در تعریف انسان از تعبیر «حیوان خندان= ضاحک» بهره می‌گیرند به چنین کاری دست زده‌اند و تعریفی ساخته‌اند که در جنب «حیوان ناطق» درجه دوم است؛ تعریفی که از آن به رسم تعبیر می‌کنند. درباب چند و چون حد و رسم از دیرباز حکایت‌ها و نقدها و نقادی‌ها مطرح بوده است که مجال بحث آنها در این مقال نمی‌گنجد، اما به هر حال هر تعریف، بناگزی جمله یا قضیه، و یا گزاره‌های است که در آن ویژگی‌ها بنیادی و غیربنیادی (=ذاتی و عرضی) یک چیز برشمرده می‌شود و تعریف بدیهه نیز از این قاعده مستثنی نیست، بنابراین می‌گوییم تا از یک سو بر بنیاد کتب لغت و نیز بر اساس تعاریف کوتاهی که از بدیهه در کتب بلاغی شده است، و از سوی دیگر بر بنیاد استنباطی که می‌توان از شواهد و از منابع کرد، به تعریف بدیهه پردازیم.

الف) تعریف لفظی. بدیهه، و بداهه یا بدیهت و بداهت از ریشه بده، بده به معنی آغاز، آغاز هر چیز، ناگاه، ناگاه آمدن و ناگاه آینده و نیز به معنی حادثه و اتفاق ناگهانی است؛ چرا که حادثه و رویداد و اتفاق نیز امری است. ناگهانی که به ناگاه می‌آید و روی می‌دهد بنابراین جوهره ذات بداهت و بدیهه همانا «ناگهانی بودن» یا «ناگاه آمدن» و «ناگهان روی دادن» است و چنانکه خواهیم دید همین صفت، صفت ناگهانی است که در تعریف منطقی بدیهه نقش فصل یا عرض خاص خواهد داشت.

ب) تعریف منطقی. تعریف منطقی، چنانکه گفته آمد حد است و رسم. حد از جنس فصل فراهم می‌آید مثل تعریف انسان به «حیوان ناطق» و رسم از جنس و عرض خاص مثل تعریف انسان به «حیوان ضاحک (=خندان)» که حیوان، جنس قریب نوع انسان محسوب می‌شود و ناطق، فصل قریب و ضاحک عرض خاص انسان به شمار می‌آید. اما بدیهه در معنای «ناگهانی بودن» یا «به ناگاه روی دادن» هم صفت قول تواند بود، هم صفت فعل، یعنی هم سخن بدین صفت، موصوف می‌شود. هم فعل یا کار بدان متصف می‌گردد و چون امر ناگهان را، تسامحاً امری می‌دانند که بی‌اندیشه و بدون تأمل و تفکر روی می‌دهد می‌توان در یک تعریف عام بدیهه را این گونه تعریف کرد:

- بدیهه، سخنی است که بی‌اندیشه، یعنی به ناگاه، بگویند.
- بدیهه، کاری است که بی‌تأمل و تفکر، یعنی به ناگاه، انجام دهند.
بر این بنیاد «سخن» و «کار»، جنس است و «به ناگاه» (=بی‌اندیشه/ بی‌تأمل و تفکر)، فصل یا عرض خاص یعنی «سخن و کار»، در تعریف بدیهه، نقش حیوان را در تعریف انسان به عهده دارد و «به ناگاه» (= بی‌اندیشه = بی‌تأمل و تفکر)، عهده‌دار نقش ناطق یا ضاحک در تعریف انسان است... از آنجا که بدیهه، به طور خاص، ناظر است به قول، و صفت کلام (=سخن) قرار می‌گیرد و کلام بدان متصف می‌شود به تعریف منطقی بدیهه، به عنوان «صفت کلام» می‌پردازیم و «بی‌اندیشه سخن گفتن» یا «به ناگاه سخن گفتن» را مورد بررسی قرار دهیم و در این راه و در این کار از طبقه‌بندی کلام به مطلق و مقید بهره می‌گیریم و از بدیهه در حوزه مطلق کلام یا کلام مطلق و نیز در حوزه کلام مقید سخن

می‌گوییم:

۱) بدیهه، در حوزه کلام مطلق، مطلق کلام، یا کلام مطلق که مراد از آن در این مقام، کلام به طور مطلق است. عبارت است از هر گونه کلام یا هر گونه سخن، اعم از کلام ادبی، غیرادبی، و اعم از شعر و نثر و خطابه و جز آن. می‌توان از مطلق کلام به هر گونه سخن، یا سخن در معنای عام تعبیر کرد و بدیهه را در حوزه مطلق کلام، بدیهه در معنای عام نامید. از این دیدگاه، «کلام یا مطلق کلام»، جنس است و «به ناگاه» یا «بی‌اندیشه»، فصل یا عرض خاص و تعریف بدیهه در حوزه مطلق کلام این سان یا بدین صورت:

- بدیهه، کلام بی‌اندیشه بر زبان راندن است.

- بدیهه، سخن ناگهانی گفتن است.

در اصطلاح عام از این گونه سخن گفتن به «بی‌مقدمه سخن گفتن» تعبیر می‌شود که بی‌مقدمه سخن گفتن همانا بی‌تأمل و بی‌اندیشه سخن گفتن است و به گواهی برخی از منابع، بداهه و بدیهه، در معنای عام همانا «بی‌اندیشه آمدن سخن، ناگاه آمدن سخن و بی‌تأمل چیزی گفتن» است.

۲) بدیهه، در حوزه کلام مقید، کلام مقید در برابر کلام مطلق گونه‌ای خاص از کلام است. چنانکه، فی‌المثل، کلام منظوم یا کلام مثنوی، گونه‌هایی از کلام مقید به شمار می‌آیند و اصطلاحاً از صفت «منظوم» و «مثنوی» به قید تعبیر می‌شود و کلام متصف به صفت منظوم و مثنوی، کلام مقید نام می‌گیرد. مراد از قید در حوزه کلام مقید سه چیز است: نوشتن، سرودن و سخنوری، انشاء، شعر و خطابه. بنابراین کلام مقید، در این مقام، سه گونه است: انشاء (=نوشتن=نثر)؛ شعر (=سرودن) و خطابه (=سخنوری). و چون کلام در هیأت نوشتن یا نثر و در هیأت سرودن یا شعر و سرانجام در هیأت سخنوری و سخنرانی یعنی خطابه ظاهر شود از آن به کلام مقید تعبیر می‌شود و در تعریف بدیهه، از این دیدگاه، نوشتن یا انشاء، سرودن یا شعر، و سخنوری یا خطبه و خطابه، به عنوان کلام مقید جانشین کلام یا سخن، یعنی جانشین مطلق کلام می‌گردد؛ این گونه:

- بدیهه، نوشتن یا انشاء بی‌اندیشه (=ناگهانی) است

- بدیهه، سرودن یا شعر گفتن بی‌اندیشه (=ناگهانی) است

- بدیهه، سخنوری کردن یا خطبه خواندن بی‌اندیشه (= ناگهانی) است

یعنی که چون نویسنده‌ای، بی‌مقدمه و به اصطلاح بی‌تأمل و اندیشه ننویسد، و چون شاعری به ناگاه و بی‌تأمل بسراید، و چون سخنوری به همین صورت و سان سخن برآورد از آن به بدیهه تعبیر می‌کنند و می‌گویند فلان نویسنده بالبدیهه یا فی البداهه، نوشت، آن شاعر، فی البداهه، سرود، و این سخنور، فی البدیهه سخن راند. چنانکه رشید و طواط تصریح کرده است:

«بدیهه شعر یا خطبه، یا نامه بی‌اندیشه انشاء کردن باشد»^{۱۱}

و تهبانوی به نقل از مجمع الصنایع نوشته است:

«در اصطلاح بلغا، بدیهه آن است که منشی یا شاعر [و یا خطیب] کلام را بی‌رویت [=اندیشه] و فکر انشاء کند»^{۱۲}

در این تعاریف و نیز در تعاریف سه گانه پیشین، نوشتن، سرودن و سخنوری کردن، یا انشاء و شعر و خطبه، در مقام کلام مقید، جنس است و چونان تعاریف پیشین، بی‌اندیشه (=ناگهانی =ناگاه)، فصل، یا عرض خاص...

۱-۲. بدیهه و ارتجال: از بدیهه به ارتجال نیز تعبیر می‌شود و

مراد از رویه، در برابر بدیهه، نوشته یا شعری است که با فکر و اندیشه و در پی تأمل و تفکر پدید آید. بدین معنا که نویسندگان یا شاعران در کار نوشتن و سرودن شتاب نوزد؛ بلکه تأمل کند و بیندیشد و مقدمات لازم را جهت نوشتن یا سرودن فراهم آورد و بدین سان بنویسد و بسراید که به قول علمای بلاغت، به رویت نوشتن، یعنی شعری و نوشته‌ای را، نه بر بدیهه، که با تأمل و اندیشه پدید آوردن

اندیشه و فکر و تأویل و بیش نویس و مسوده شعر می‌سازد، نه بی‌مقدمه و به محض اقتراح و با عجله و شتاب، چنانکه در بدیهه‌سازی معمول است»^{۳۳}

چنین است انشاء یعنی نوشته به رویت و خطاب به رویت که این هر دو نیز همانند شعر به رویت، نتیجه و معلول فکر و اندیشه و تأمل است و حاصل فراهم آوردن مقدمات لازم. از آنجا که به حکم قاعده فلسفی «تعرف الاشياء باضدادها» یا «بضدها تبیین الاشياء»^{۳۴} شناخت ضد هر چیز مقدمه‌ای است بر شناخت آن چیز، لاجرم بحث از رویه (= رویت) و شناخت آن و همچنین سنجش و قیاس آن با بدیهه (= بدیهت)، مقدمه‌ای است بر شناخت بدیهه... در پی این سنجش و به دنبال این شناخت است که نتایج زیر به بار می‌آید:

۱) درنگ و شتاب: دیدیم که بدیهه، موصوف است به صفت «بی‌اندیشه» و «بی‌تأمل» و رویت، متصف است به صفت «بااندیشه» و «باتأمل». درست و راست مثل تصور و تصدیق بدیهی و نظری که گفته‌اند این با فکر و اندیشه حاصل می‌شود و آن، بدون فکر و اندیشه به بار می‌آید! اما برآستی چنین امری ممکن است؟ اگر انسان - به قول اهل منطق - «حیوان ناطق» است و اگر «ناطق (= فکر)» چنان «حیوانیت» ذاتی انسان است چگونه تصور و تصدیق کردن و نوشتن و گفتن و سرودن بی‌اندیشه و بدون فکر میسر می‌گردد؟ حقیقت آن است که تعبیرهایی همانند «بی‌اندیشه» و «بدون تأمل و تفکر» تعبیرهایی است تسامح‌آمیز و حکایت، آن سان که رشیدالدین وطواط هم بدان توجه کرده است، حکایت «شتاب» است و «درنگ» که برخی از کارها با شتاب انجام می‌گیرد، برخی با «درنگ» و تأمل. تصور و تصدیق و همچنین گفتن و نوشتن و سرودن، یعنی سخنوری و انشاء و شعر هم از این قاعده مستثنی نیست، یعنی که دو گونه می‌توان گفت و نوشت و سرود: بی‌تأمل و از سر شتاب، و باتأمل و به دور از شتاب، و در هر دو صورت با پشتوانه اندیشه و فکر که نیکو گفته‌اند: «اول اندیشه وانگهی گفتار».^{۳۵} از گونه اول به بدیهه تعبیر می‌شود و از گونه دوم به رویه، بنابراین.

- بدیهه: گفتن، نوشتن و سرودن است از سر اندیشه، اما با شتاب و عجله.

- رویه: گفتن، نوشتن و سرودن است از سر اندیشه و با درنگ و غور. معنی لغوی بدیهه، یعنی «ناگاه» و «ناگهان» و نیز معنی لغوی رویه، یعنی «اندیشه» و «فکر» نیز مؤید نتیجه‌گیری ما و مثبت مدعای

ارتجال - به تعبیر فیروزآبادی - «سخن گفتن بدون آمادگی قلبی»^{۳۶} است، یعنی همان ناگهان و بی‌مقدمه سخن گفتن و به بدیهه سخن گفتن و ارتجال الخطبه، یعنی به بدیهه سخن راندن»^{۳۷}... و بدین سان ارتجال اصطلاحی است معادل و مرادف بدیهه در حوزه کلام مقید. چنانکه - فی المثل - تهنوتی پس از تعریف بدیهه (= بداهه) بدین عبارت که: بداهه یا بدیهه

«آن است که منشی یا شاعر کلام را بی‌رویت و فکر انشا کند»^{۳۸} تصریح می‌کند که:

«این را ارتجال نیز می‌نامند»^{۳۹}

و رشید وطواط، ارتجال را در این مقام، به عنوان اصطلاح اصلی به کار می‌برد و تصریح می‌کند که: «ارتجال، شعر، یا خطبه، یا نامه، بی‌اندیشه انشا کردن باشد»^{۴۰}...

و در پی آن می‌نویسد:

«و این را بدیهه نیز خوانند»^{۴۱}

اصطلاح ارتجال، چنان اصطلاح بدیهه، به ویژه، در مورد شعر، رایج است و بر زبان اهل ادب می‌رود. بدین معنا که هر شاعر که بدین صورت و سان شعر بسراید، اصطلاحاً، در باب وی می‌گویند: «موتجلاً شعر گفت» یا «ارتجالاً شعر سرود» و یا «بر بدیهه» یا «بداهه (= فی البدیهه) و بالبداهه سرود»... نظامی عروضی از بدیهه به «زود شعری» و علامه دهخدا از آن به «چست‌گویی»^{۴۲} تعبیر کرده است تا معادلی پارسی و دلپذیر و در عین حال تعریفی کوتاه و منطقی از بدیهه به دست دهد.

۳-۱ بدیهه در برابر رویه: رویه یا رویت در لغت به معنی فکر و اندیشه و در اصطلاح مقابل ارتجال و بدیهه است.^{۴۳} مراد از رویه، در برابر بدیهه، نوشته یا شعری است که با فکر و اندیشه و در پی تأمل و تفکر پدید آید. بدین معنا که نویسنده یا شاعر در کار نوشتن و سرودن شتاب نوزد؛ بلکه تأمل کند و بیندیشد و مقدمات لازم را جهت نوشتن یا سرودن فراهم آورد و بدین سان بنویسد و بسراید که به قول علمای بلاغت به رویت نوشتن، یعنی شعری و نوشته‌ای را، نه بر بدیهه، که با تأمل و اندیشه پدید آوردن، چنانکه رشید وطواط می‌نویسد:

«رویت و فکرت، اندیشه بود. گویند که فلان شعر به رویت گوید، نه به بدیهه، یعنی به اندیشه، نه به شتاب»^{۴۴}

استاد جلال‌الدین همایی در این باب می‌نویسد:

«فلان شاعر، شعر به رویت می‌گوید، نه به بدیهت، یعنی با تقدیم

۲) قاعده و استثنا: گونه عادی و طبیعی گفتن، نوشتن و سرودن، گونه‌ای است که در پی تأمل و درنگ و نه از سر شتاب به بار می‌آید. بدین معنا که گوینده، نویسنده و سراینده (=شاعر)، غالباً در پی تأمل کردن و به دنبال اندیشیدن و به اصطلاح در پی رویت به گفتن و نوشتن و سرودن می‌پردازد و به خلق اثر توفیق می‌یابد، چرا که تأمل ورزیدن و اندیشیدن - که با تأنی و درنگ همراه است - صورت عادی و طبیعی هر کار، به ویژه صورت عادی و طبیعی کارهایی است که به حوزه نظر تعلق دارند و اصطلاحاً نظری خوانده می‌شوند. حکایت گفتن و نوشتن و نیز حکایت سرودن یعنی قصه شاعری نیز قصه‌ای است با همین ویژگی که به همین صورت و سان انجام می‌پذیرد، یعنی که قاعده در کار شاعری نیز رویه‌گویی است و بدیهه‌سرایی از مقوله استثنا به شمار می‌آید و چنین است که رویت قاعده است و بدیهه استثنا و چون امر استثنایی، در موارد مختلف و دست‌کم در این گونه موارد نشانه استادی و کارآزمودگی است. شاعران بدیهه‌سرا، بدیهه‌سرایی را - چنانکه نظامی عروضی سمرقندی تصریح کرده است - دلیل و نشانه استادی به شمار آورده‌اند و آن را عامل امتیاز و برتری خود بر شاعران رویه‌گو محسوب داشته‌اند و او خود، با عبارت «بدیهه من چون رویت گشته بود»^{۲۶} از استادی سخن خویش سخن می‌گوید...^{۲۷}

(ادامه دارد)

یادداشتها و منابع:

۱. نگارنده را «هنرهای بسیار است از جمله این هنرها «کاری را تمام نکرده به کاری دیگر پرداختن» است و هنری برتر از هنر پیشین «کار نزدیک به پایان را رها کردن» است و دو رساله یکی در «منطق شعر» و دیگری اند «فلسفه شعر» از جمله کارهای نزدیک به پایان است که به حال خود (البته اگر حالی داشته باشند) رها شده‌اند و بحث «بدیهه‌سرایی...» یکی از فصول «رساله فلسفه شعر» یا یکی از بیوست‌های این رساله است که بنا به خواست دوست عزیز و همشهری فاضل حضرت فاضل میددی، فعلاً به گوته‌ای از فراموشخانه (البته نه آن فراموشخانه‌ها!!) بل از فراموشخانه رهاشدگی» رها می‌شود.
۲. دایره‌المعارف فارسی، ۱/ مدخل «اخوانیات»... چند سال پیش که من عضو گروه ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبایی بودم و مدیر گروه هم دوست فرشته خصال و همشهری فرشته خوی من و حضرت فاضل میددی بود یعنی زنده‌یاد دکتر سید محمود طباطبایی اردکانی، که جوهر مهر و مهربانی بود و مظهر صفا و وفا و هر روز و هر بیست به یاد او زبان جزم بدین بیت مترنم است که:
صد چشمه اشک خون شد و صد باغ لاله، داغ
هر که که خاطرات تو در خاطرم گذشت
۳. دانشجویی نزد من آمد و درخواست کرد تا راهنمایی رساله فوق لیسانس او را تحت عنوان «اخوانیه در شعر فارسی» بپذیرم... جستجوها منشی اخوانیه پیش روی ما نهاد و دیگر هیچ‌انه بحثی، نه مقالته، نه گفت‌وگویی و نه حتی تعریفی (چنانکه در متن مقاله اشارت رفت)... هیچ به دست نیامد و من بر اساس شواهد و به مدد آگاهی‌های منطقی و فلسفی اندک خود تعریفی از اخوانیه ساختم و طبقه‌بندی‌هایی از انواع اخوانیه به دست دادم تا طرح رساله فراهم آمد و آن دانشجویی علاقه‌مند هم الحق خوب کار کرد و رساله‌ای مفصل و ارجمند فراهم شد... و اکنون در این مقاله می‌کوشم تا به همان صورت و سان به طرح و بررسی «بدیهه» بپردازم.
۴. و این پرسش که: «خدا چیست؟» رویی در هستی‌شناسی دارد و با حکایت «یگانگی هستی و چیستی (= وجود و ماهیت) خداوند» و به تعبیر حکیم قرزانه سبزواری با مسأله با «الحق ماهیته آئینه» مرتبط است و رویی در شناخت‌شناسی دارد و مرتبط است با این پرسش که «ایا می‌توان ذات (=چیستی) خدا را شناخت یا نه؟ اگر چه در نهایت پاسخ اکثریت حکما این است که «به گنه دانش خرد بردی / اگر رسد خس به قعر دریا (= تعلق به محال») اما به هر حال بحثی بس مهم در حکمت می‌گشاید... نک: الهیات شفا (چه سنگی) ص ۲۸۸، ۲۹۱؛ الفصل، ابن حزم (ج دوم، بیروت ۱۹۷۵ م) ۱۷۳/۲، ۱۷۳/۲؛ تلخیص المحصل، خواجه نصیر طوسی (ج نورانی)، ص ۳۱۵، ۳۱۶؛ شرح مقاصد تفتازانی (ج سنگی)، ۱۲۵، ۱۲۳؛ التمهید باقلانی (ج بیروت، ۱۹۵۷)، ص ۲۶۳، ۲۶۴... نیز نک: مقاله نگارنده تحت عنوان «آراء

فخرالدین رازی، بیوست: کتاب فخر رازی، اصغر دادبه، تهران، طرح نو، ۱۳۷۴ ش).

۴. و همین پرسش (= چیست؟) است که یکی از مباحث بنیادی فلسفه‌های مضاف و از جمله «فلسفه شعر» را سامان می‌بخشد. گفتنی که هر علم را فلسفه‌ای است. فلسفه فیزیکی... تا فلسفه ادبیات... و از این فلسفه‌ها، که در روزگار ما، بحق مورد توجه خاص است (البته در فرنگ) به فلسفه‌های مضاف نیز تعبیر شده است.
۵. القاموس المحیط، مجدالدین فیروزآبادی، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۷ ق/ ۱۹۷۸ م، ص ۱۶۰۴؛ منتهی‌الادب فی لئه العربیه عبدالکریم بن عبدالکریم صفی پور، تهران، افست کتابخانه سنایی، بی‌تا، ۱/ مدخل «ب/له»؛ نیز نک: فرهنگ نفیسی و فرهنگ آندراج، ذیل «بدیهه»
۶. تعبیر «ما یقجامنه» را که در القاموس المحیط (ص ۱۶۰۴) به عنوان معنای نوم «البدیهه» آمده است می‌توان به «حادنه» و «تفاتی ناگهانی» معنی کرد، از آنرو که «حادنه» رویداد ناگهانی است.
۷. این معنی را در تلم کتب منتقین در باب «معرف» می‌توان یافت. به عنوان نمونه، نک: الحاشیه علی تهذیب المنطق، مولی عبدالله یزدی، قبه مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۵ ق/ ۱۳۶۳ ش، ص ۳۷۲۵.
۸. کلام را نیز می‌توان همانند وجود تقسیم و طبقه‌بندی کرد. بدین معنا که «مطلق کلام» (یعنی هر گونه کلام) را مقسم قرار داد و آنرا به «کلام مطلق» (که جای بحث دارد) و کلام مقید تقسیم کرد. مراد از کلام مقید، کلامی است مقید به قیدی خاص یا صفتی ویژه مثل کلام ادبی (=نظم و نثر)، کلام علمی، کلام اخلاق و...
۹. کشف اصطلاحات الفنون و العلوم، محمدعلی تهرانی، تحقیق د. علی دحروج و...، بیروت، مکتبه لیان تاسرون، ۱۹۹۶ م، ۱/ مدخل «بدیهه».
۱۰. اسامی در دانش‌های مختلف اسلامی - ایرانی از جمله علوم بلاغته، مراد از «قید» معنایی است گسترده‌تر از «قید در اصطلاح دستور زبان». بدین ترتیب که قید در این دانش‌ها معنایی است که صفت مضاف‌الیه و قید در اصطلاح دستور زبان را در بر می‌گیرد. بدین ترتیب که صفتی المثل - در علوم بلاغی چون یک واژه همراه صفت یا مضاف‌الیه و قید به کار نرود از آن به مطلق تعبیر می‌شود مثلاً «حافظ» در مصراع «حافظ از بهر تو آمد سوی اقلیم وجود» مطلق است اما در مصراع «حافظ خلوت نشین دوش به میخانه شد» مقید است به قید وصف (= خلوت نشین) و نیز مقید است به قید زمان (= دوش).
۱۱. حقائق السحر فی دقائق الشعر، رشید وطواط، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران، انتشارات طهوری، ۱۳۶۴ ش، ص ۱۸۷؛ نیز نک: منارج البلاغه، رضاعلی خان هدایت شیراز، کتابخانه میرفته ۱۳۵۵ ش، ص ۸.
۱۲. کشف اصطلاحات الفنون و العلوم، ۱/ مدخل «بدیهه»؛ غیبات اللغات، مدخل «بدیهه».
۱۳. القاموس المحیط، ص ۱۲۹۷، ذیل «الرجل».
۱۴. منتهی‌الادب فی لئه العربیه، ج ۱ و ۲، ۲۳۵۲، ذیل «راجل».
- ۱۵ و ۱۶. کشف اصطلاحات الفنون، ج کلکته، افست کتابخانه خیام، تهران، ۱۵۸/۱.
- ۱۷ و ۱۸. حقائق السحر فی دقائق الشعر، ص ۷۸.
۱۹. چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی، باب شاعری (اواخر باب).
۲۰. لغت نامه دهخدا، ذیل «بدیهه».
۲۱. فتوح بلاغت و صناعات ادبی، جلال‌الدین همایی، تهران انتشارات دانشگاه سپاهیان انقلاب، ۱۳۵۴ ش، ص ۴۰۳.
۲۲. حقائق السحر فی دقائق الشعر، ص ۷۸؛ منارج البلاغه، ص ۹.
۲۳. «فنون بلاغت و صناعات ادبی»، ص ۲۰۲، ۲۰۳.
۲۴. مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، شیخ محمد لاهیجی، تصحیح محمدرضا بزرگی خاکی - غف کرمانی، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۷۱ ش، ص ۱۷۰.
۲۵. مصراعی است از حکیم نظامی (مخزن الاسرار، ج وحید دستگردی، ص ۳۹) که تمامیت بیت چنین است:
اول اندیشه وانگهی گفتار -
بای بست آمده‌ست و پس دیوار
و کجاست حکیم نظامی که بیاید و ببیند فرزندان آنان که شمارشان اول اندیشه وانگهی گفتار بود چگونه بی هیچ اندیشه سخن می‌گویند و اول که هیچ خیلی وقت‌ها، در آخر هم اندیشه نمی‌کنند که «چه گفته‌اند» و «چه گویند» و «چه می‌کنند»!!
۲۶. چهار مقاله، باب شاعری (اواخر باب).
۲۷. این مقاله، آن سان که در آغاز (ذیل «درآمد») گفته آمد سه بخش است: چیستی بدیهه؛ شاعران بدیهه‌سرا؛ نمونه‌هایی بدیهه در ادب فارسی. هر بخش نیز، خود مشتمل است بر مسائلی چند. آنچه در این بخش مطرح شده است عبارت است از: مقدمات، تعریف بدیهه و مسأله «رویه در برابر بدیهه». از بخش نخست بحث مهم «پیوند بدیهه‌سرایی و شاعری» و تمام بخش دوم و سوم در شماره‌های بعد مورد بحث قرار خواهد گرفت... اگر خدا بخواهد...